

لطفا جوگیر نشوید

سراسر دنیا را وجب به وجب بگردید ملتی پیدا نمی‌کنید که مردمان آن بتوانند مثل ما جوگیر شوند، خالصانه عرض می‌کنم، حداقل در این یک مورد مردمان هیچ کشوری به گرد پای ما هم نمی‌رسند.



جام جم آنلاین: سراسر دنیا را وجب به وجب بگردید ملتی پیدا نمی‌کنید که مردمان آن بتوانند مثل ما جوگیر شوند، خالصانه عرض می‌کنم، حداقل در این یک مورد مردمان هیچ کشوری به گرد پای ما هم نمی‌رسند. سرعت جوگیر شدن ما آنقدر بالاست که خود ما هم غافلگیر می‌شویم، اما باز جای شکرش باقی است که این جوگیر شدن ما با همان سرعت و شدتی که اوج می‌گیرد، فروکش هم می‌کند.

بگذریم. تا به اینجا هر چه خوانده‌اید مثلاً مقدمه بوده، اصل مطلب مانده است که اگر آن را هم نخواندید، زیاد مهم نیست. لپ کلام همان بود که گفتیم، اما تا آخر مطلب را اگر خواندید، لطفاً جوگیر نشوید و برای ادای احترام فیزیکی، دستجمعی به محل کار ما مراجعه نکنید.

اما اصل گزارش را با یک شیوه نوین و ابداعی! با چند سوال شروع می‌کنیم. (اوج خلاقیت ما)

اول این که چرا ما این همه جوگیر می‌شویم؟ (کلا توضیح دهید.)

ریشه اصلی این جوگیر شدن سریع و دائمی ما کجاست؟ (نشانی دقیق محل ریشه مورد نظر است.)

شما تا به حال چندین و چند صد بار جوگیر شده‌اید؟ (به ده رقمی‌ها جایزه داده می‌شود.)

تاکنون چندین بار به دلیل جوگیر شدن در مسائلی که هیچ اطلاعی از آن ندارید، دخالت کرده‌اید؟ (دوست ندارید، پاسخ ندهید.)

به نظر شما این جوگیر شدن‌ها ریشه روانی دارد؟ (البته که ندارد. تا نظر شما چه باشد.)

آیا تاکنون به دلیل جوگیر شدن بی‌موقع شرمنده شده‌اید؟ (پاسخ منفی پذیرفتنی نیست.)

برگردیم سر اصل مطلب، یعنی همان آگاه کردن شما از موضوعات مختلف اما این بار انواع جوگیر شدن در ایران امروز و چه بسا در جهان امروز، البته با ذکر این نکته که تمامی داستان‌های نقل شده واقعی است، به جان خود (آخر کلمه خود را آن‌گونه که دوست دارید کامل کنید، مثلاً، م بگذارید، یا ت یا ش بگذارید یا... ایهام را حال کردید) راست می‌گویم. چون کارشناسان می‌گویند برای اصلاح جامعه باید اعضای آن برای تغییر عادات اشتباه خود اراده کنند.

جوگیر شدن در تکه پاره کردن تعارف

تعارف کردن تا اندازه‌ای که احترام خود را به طرف مقابل نشان دهیم خیلی خوب است، اما ادامه دادن آن مشکل‌آفرین و دردسرساز است. خدا آن روز را نیاورد که در تکه پاره کردن تعارف جوگیر شویم، مثل همین: شام تشریف بیاورید پیش ما. نه، قربان شما. تعارف می‌کنید؟ نه، به خدا چه تعارفی. پس حتماً بیاوید. نه جان تو، از اکباتان تا تهرانپارس که بیایم ساعت 12 شب می‌شود. اشکال ندارد ما بیدار هستیم. تعارف نمی‌کنم. جان من بیا. خیلی ممنون. مرگ من بیا. یک شب دیگه ان‌شاءالله. نکند از ما بدت می‌آید! این چه حرفیه. پس جان عزیزت پاشو بیا... یک ساعت بعد، مرد حسابی دارم التماس می‌کنم پاشو بیا دیگه، الو، الو، الو... بی‌معرفت قطع کرد.

داشتیم از رستوران محل کارمان خارج می‌شدیم که... شما بفرمایید. نخیر شما بفرمایید. نه آقا شما بزرگ‌ترید، اول شما بفرمایید. نخیر، این چه فرمایشی است، شما سمت راست هستید اول شما بفرمایید. تا این که آقا رضا از روی احترام آنچنان دست من را کشید که آستین پیراهنم از شدت احترام ایشان داشت پاره می‌شد. سعیدخان هم که جوگیرتر شده بود اصرار داشت که اول حاج آقا به دلیل محاسن سفیدشان تشریف ببرند. به همین دلیل مدام از پشت، حاج آقا را هول می‌داد و می‌گفت: «جان حاج آقا نمی‌شود. اول شما بفرمایید.« حاج آقا هم مقاومت می‌کرد تا این که طفلک حاج آقا با مخ رفت تو دیوار رستوران و بی‌زبان کف رستوران پخش شد، اما سعیدخان باز هم ول کن نبود و زیر لب می‌گفت: «از بس این حاج آقا یک دنده است.«

جوگیر شدن در رانندگی

امروز بعد از حدود يك ماه براي اولين بار توانستم قلمي دست بگیرم و خاطره آن روز مصیبت‌بار را بنویسم. داستان از این قرار بود که داخل خودروي پیکان مسافركش از بزرگراه همت به سمت غرب در حال حرکت بودیم. همه چیز خوب و عالی بود. هوا بهاري و خورشید در سینه آسمان آبی و ترافیک هم به قول همان خانم داخل رادیو زیبا و در حال حرکت بود تا این که بغل دستي من به خودروي پژوي که داشت بین سایر خودروها لایي می‌کشید اشاره کرد و گفت: «عجب دست فرموني داره!« که ای کاش زبانش را مار می‌گزید و این حرف را نمی‌زد. بعد از آن بود که پرواز با پیکان را تجربه کردیم! و فهمیدیم پرواز کردن کار ساده‌اي است اما فرود آمدن سخت دشوار است! خلاصه آقای راننده که به غیرتش برخورد بود گفت: «جون شما الان سوکسش! می‌کنم!« و ما هر چقدر سعی کردیم او را از سوسك کردن آن راننده بیچاره منصرف کنیم فایده‌اي نداشت که نداشت. مدام زیر لب زمزمه می‌کرد: «الان دست فرموني نشونتون بدم که تا عمر دارین فراموش نکنین!« چقدر هم راست می‌گفت، واقعا من یکی تا آخر عمرم فراموش نمی‌کنم، البته پرواز با پیکان چیز ساده‌اي نیست که براحتي بتوان فراموش کرد. همه چیز داشت بخیر می‌گذشت تا رسیدیم به قسمت فرود پیکان در اتوبان. عرض کردم که فرود کار سختي است آن هم روی گارد ریل وسط اتوبان!

جوگیر شدن تماشاگران فوتبال

يك ساعتی از اتمام مسابقه فوتبال گذشته بود، اما رگ‌هاي گردنش هنوز بشدت متورم بود. در طول زندگی پربارش به مرغ هم لگد نزده بود چه برسد به توپ فوتبال، اما با عصاي زیر بغلش قسم می‌خورد اگر داخل زمین بود حداقل 5 گل می‌زد. جوگیرتر که می‌شد معتقد بود تیم مورد علاقه‌اش بالای 100 درصد طرفدار دارد. اگر با او وارد بحث می‌شدید برای اثبات این که تیم آنها پرفردارترین تیم جهان است دلایل قانع‌کننده‌اي داشت که مو لاي درزش نمی‌رفت.

جوگیر شدن در خرید

خدا آن روز را نیاورد که فامیلی، دوستي، همسایه‌اي، کسی جسارت کند و چیزی بخرد. آرام و قرار از ما گرفته می‌شود و شب و روز ما یکی می‌گردد و تا لنگه همان چیز را نخریم آرام نمی‌نشینیم.

نکته: تعارف کردن تا اندازه‌اي که احترام خود را به طرف مقابل نشان دهیم خیلی خوب است اما ادامه دادن آن مشکل‌آفرین و دردسرساز است. خدا آن روز را نیاورد که در تکه‌پاره کردن تعارف جوگیر شویم هر سال برای عید دیدني به منزل زوج جوان 70 ساله‌اي که از بستگان دور ما هستند و وضع مالي نسبتا خوبی دارند می‌رویم. امسال هم به رسم عادت برای عید دیدني به منزل آنها رفتیم. خیلی تحویل‌مان گرفتند و برای ما میوه پشمالو آورده بودند. بنده خداها شنیده بودند که خرید میوه درشت نشانه پولدار بودن است به همین دلیل برای همه نارگیل خریده بودند.

از مایکروویو جدیدشان زیاد راضي نبودند. طوبي خانم می‌گفت: «هر چی تخم‌مرغ می‌گذاریم آن تو منفجر می‌شود.«

يك فروند ماشین ظرفشويي هم خریده بودند به این بزرگی، اما طوبي خانم هنوز نفهمیده بود که دستگاهي چنین پیشرفته چرا لباس‌ها را خوب نمی‌شوید.

جوگیر شدن در پیروي از مد

برای پذیرش هر نوع پوششي کافی است 20 ثانیه روی مخ ما کار کنند. (مثلا بگویند خیلی به رنگ پوست شما می‌آید). در ثانیه بیست و یکم مشغول شمارش پول برای خرید همان جنس هستیم. تلخ‌ترین خاطره زندگی یکی از دوستان من مربوط به زمانی است که برای اولین بار پای البسه‌اي عجیب و دراز به نام کراوات به خاندان آنها باز شد. بعد از ورود این شیء ناشناخته به خاندان آنها، تعداد مرده‌اي فامیل به طرز وحشتناكي کاهش پیدا کرد. اگر چه بعد از تحقیقات مشخص شد که همه آنها بر اثر خفگی از دنیا رفته‌اند! اما بالاخره فهمیدند اگر از کراوات هم استفاده نکنند، باز هم می‌توانند شیک پوش باشند یا حداقل قبل از جوگیر شدن و استفاده از کراوات روش درست گره‌زدن آن را بیاموزند.

جوگیر شدن در دادن اطلاعات غلط

اگر خدای نکرده کسی جرات کند و از ما بپرسد که در فلان کار واردید، تا طرف به خاطر سوال نسجیده‌اش به غلط کردن نیفتد دست از سرش بر نمی‌داریم.

ای آقا مگر خبر ندارید؟ من تمام وسایل برقی خودمان را تعمیر می‌کنم. جاروبرقی شما خراب شده؟ کاری ندارد، پشت موتور جاروبرقی یک سیم هست که... دو ساعت بعد.

اکبر آقا جاروبرقی را که یادت هست، همان کارها را که گفتی انجام دادم، اما از آن موقع به بعد تا جارو را به برق وصل می‌کنیم کنتور کل ساختمان می‌پرد!

جان من! خیلی جالب است آخر جارو برقی ما هم همین جوری شده بود.

خب اکبر آقا جاروی خودتان را چه کار کردید؟

هیچی بردم تعمیرگاه البته زیاد خسارت ندیده بود فقط موتورش سوخته بود!

مرد حسابی جارو برقی فقط موتورش مهم است، چیز دیگری که ندارد.

ای بابا، لوله به آن درازی را نمی‌بینی می‌گویی فقط موتورش مهم است؟ خدا و کیلی از مسائل فنی هیچ سر رشته‌ای نداری.

جوگیر شدن در خالی بندی

با شاخ و برگ دادن به یک موضوع ساده آن را در حد یک اتفاق بزرگ جلوه می‌دهیم و گاهی هم ابرقهرمان می‌شویم!

پیرزنی را از یک خیابان خلوت رد می‌کنیم، اما زمانی که موضوع را برای دیگران بازگو می‌کنیم، می‌گوییم سیل تا زانوی ما آمده بود و آتشفشان در حال فوران بود، در همین حال که پیرزن روی کول من سوار بود، یک دایناسور از روبه‌رو به ما حمله کرد، مانده بودم چه کار کنم، پیرزن را بندازم و فرار کنم که این کار اصلاً جوانمردانه نبود.

گفتم: مادر شنا بلدی؟

گفت: نه، پسرم.

وضعیت خیلی بدی بود. یکدفعه دیدم که یک هلیکوپتر در ارتفاع پایین در حال پرواز است. پریدم و یک دستی هلیکوپتر را گرفتم.

مرد حسابی مگر می‌شود همچنین کاری کرد؟

خب مجبور بودم شما اگر جای من بودید چه کار می‌کردید؟ چاره‌ای نداشتیم. تازه خدا را شکر که یک دست من خالی بود وگرنه مجبور می‌شدم هلیکوپتر را با دندان بگیرم....

پایان

تمام شد همین!

مهیار عربی / جام‌جم